

# فهرست

جزوه صد و نود و هشتم

کرنده یابی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)

مرداد ۱۳۹۳ (قسمت سوم)

صفحه

عنوان

وقتی «الله» می گوئیم، «الله» اسم اعظم است ولی مُسمّای اعظم نیست، مُسمّی وقتی است که ما دلمان بگوید «الله» یعنی از هیچ مرجعی هیچگونه کمکی نخواهیم / شهادت این است که تمام کوشش و زحماتش را برای پیروزی بکند / در مورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و صفت رحمان و رحیم خداوند / لغات، معنایی است که ما می دهیم؛ به یک چیزی لقب می دهیم، اسم می دهیم وَاِلَّا وجود خداوند از اسم و رسم و همه ی اینها جداست به همین جهت هم گفته اند در مورد

خداوند زیاد فکر نکنید..... ۹

در مورد اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ / درباره ی ضمیر ناخودآگاه / ناخودآگاه یعنی آن چیزی که می دانیم ولی در دسترس ما نیست خیلی در زندگی ها مؤثر است . اعتقادات، ایمان ها، حرکت های اجتماعی بیشتر از این است / باید سعی کنید

ضمیر ناخودآگاه پاک باشد، خس و خاشاک در ضمیر

ناخودآگاهتان نرود. .... ۱۳

همیشه این احتیاط دقیق را داشته باشید که اگر نقل

مطلبی می‌کنید، بگویید از چه مأخذی نقل می‌کنید / در

مورد مسأله‌ی اعتدال و میانه‌روی / درباره‌ی مسأله‌ی

صلح‌جویی و صلح‌خواهی / باید بیدار و اهل صلح باشیم تا

خداوند خوشش بیاید / آنچه که مزاحم صلح است باید از

بین برود / ما از اول با جنگ مخالفیم بنابراین کسی که با

جنگ مخالف است نه رجز می‌خواند و نه کوتاه می‌آید /

فقط چهارده معصوم هستند که هیچ خطایی ندارند و الا

همه دچار خطا هستند لذا کسانی که خیلی از خودشان توقع

دارند، هر چه خودشان فکر می‌کنند ممکن است خطا باشد،

ممکن هم هست خطا نباشد / از نتیجه‌ی فکر خودتان

نترسید، عمل کنید / در مورد استخاره و راهنمایی خداوند /

اگر مقدمات فکرتان یعنی استدلال‌تان برای خدا باشد،

مسئلاً آن راهی که نشان داده می‌شود، خیرتان در

آن راه است. .... ۲۰

به نظر من آمدن خدمت شما، عملاً برای من استراحت

است ولی چون دنباله‌اش یک فعالیت فکری دارد،

مزاحم است. .... ۲۶

درباره‌ی وظیفه‌ی هر سلول در بدن و هر فرد در جامعه /  
اینکه فرموده‌اند نگاه خودت کن، خود را بشناس، خدا را  
شناخته‌ای، نه اینکه همه‌ی صفات خدا را بلکه هر کسی  
یک صفتی از خدا، یکی از خصوصیاتش را می‌شناسد / مرگ  
هیچ مقدمه و مؤخره و تشریفات ندارد، می‌آید کارش را  
می‌کند و می‌رود ولی به هیچ وجه هم کسی نمی‌تواند حدس  
بزند. هیچکس نمی‌داند چه زمانی خواهد رفت / ما باید  
مراعات بهداشتی، مراعات سلامتی را بکنیم، تا آنوقتی که  
خداوند امانتش را پس می‌گیرد، نه نگران باشید

و نه بترسید. .... ۲۷

در مورد اینکه به یکی (بیشتر به خانم‌ها) می‌گویند به  
مجالس نروید ولی شما کار خدایی بکنید و نترسید / برای  
حضور در مجلس شستشوی بدنی و روحی کنید و راه بیفتید  
و به هیچکس هم کاری نداشته باشید / به مجالس احترام  
بگذارید و از مجالس درس بگیرید که دیدار مؤمن خودش  
ثواب دارد / شما خودتان پاک باشید، دقیق باشید و هیچ

خطایی نکنید، هیچکس نمی‌تواند کاری به شما بکند. .... ۳۱

در مورد خطبة‌الاولیاء / درباره‌ی الْمُنتَهی فی الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ / راجع

به فقر و فقیر در مقابل خداوند/ در مورد «در جهان و هر چه  
در او هست؛ عکس یک پرتوی است از رخ دوست» /  
درباره‌ی حضرت علی عَلِيٍّ و أَصْلِ الْحَيَوةِ الْمَائِيَّةِ / راجع به

۳۶ ..... حیات جسمانی و حیات معنوی.

دوران حیات حضرت صادق یک برجستگی خاصی از لحاظ  
تاریخی در شیعه داشت / در آن دوران مجالی داده شده بود  
که حضرت باقر و حضرت صادق بسیاری از احکام و حقایق  
و حکمت‌های اسلام را بیان کنند و نشان بدهند که تمام  
این محاسن، تمام این حکمت‌ها در نزد اولاد علی است، در

۴۳ ..... نزد اولاد پیغمبر است و نه در نسل اولاد ابوسفیان.

در مورد شکلی که خداوند به بچه می‌دهد / کودکی که در  
رحم است یعنی هنوز به دنیا نیامده، از دنیا شکل می‌گیرد /  
هر مادری باید فکر کند فرزندش که امانت دارد و باید او را به  
دنیا بیاورد که زندگی کند حقی بر گردنش داشته که مادر  
غذایی می‌خورد، کاری می‌کند، فکری می‌کند، در راه

۴۷ ..... خدا باشد.

۵۰ ..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

ما وقتی رزق و روزی می‌خواهیم از خدا می‌خواهیم، می‌گوییم «خدایا». در فارسی «خدا» می‌گوییم. وقتی غلبه بر دشمنی‌ها می‌خواهیم، از خدا می‌خواهیم. وقتی گشایش جامعه می‌خواهیم که به ما هزار ظلم شده و می‌شود و می‌خواهیم رفع کنیم، از خدا می‌خواهیم. رحم می‌خواهیم از خدا می‌خواهیم، می‌گوییم به ما رحم کن. در مقابل از ترس غضبش می‌گوییم: یا قَهَّار. صفات مختلفی هست که همه‌ی این صفات در یک وجود جمع است، ما به آن وجود اسم می‌گذاریم می‌گوییم «الله» یعنی وقتی «الله» می‌گوییم، درست است که «الله» اسم اعظم است ولی مسَمَّای اعظم نیست. مسَمَّی وقتی است که ما دلمان بگوید «الله» یعنی از هیچ مرجعی، از هیچ چیزی هیچ‌گونه کمک نخواهیم برای اینکه همه‌ی این صفات در خداوند است. خداوند هم ما خودمان اسمش را گذاشته‌ایم «الله». حالا این می‌گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. دو صفت عمده‌ی خداوند، وقتی که ما بسم الله می‌گوییم توجّه داریم که این خداست که ما را آفریده، از او کمک می‌خواهیم. چرا از او کمک می‌خواهیم؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

چرا از یک چیز دیگری کمک نمی‌خواهیم؟ می‌گوییم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ما از خداوند می‌خواهیم که هم رحمان است و هم اینکه ما را خلق کرده. الان همه‌ی ما یک جانی داریم، بیخود دلمان نمی‌خواهد این جانمان از بین برود. شهادت یک مسأله‌ی دیگری است که دنبال شهادت می‌رود ولی دنبال کشته شدن و مرگ نمی‌رود. می‌گویند: اینها طالب شهادت هستند، نه! طالب شهادت نیستند، طالب پیروزی هستند. طالب این هستند که بردشمنان داخلی خودمان یعنی شیطان و شیاطین پیروز بشویم منتها این پیروزی برایمان آنقدر مهم است که مهمترین چیزی که داریم، حاضریم بدهیم و آن جانمان است. شهادت این است، نه اینکه شهادت می‌خواهد، برود خودش را بیاندازد کشته بشود. نه، این شهادت نیست. شهادت این است که تمام کوشش، زحماتش را برای پیروزی بکند. آنوقت چه کسی شهادت می‌دهد؟ خدا می‌دهد. این است که چون شهادت موهبتی است که خداوند خودش مستقیم می‌دهد برای ما اهمّیت دارد، ارزش دارد. ما هم از خدا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ می‌خواهیم، می‌گوییم تو که بهترین چیز را به ما دادی و آن همین جانی است که داریم، من و همه‌ی



این مخلوقات را خلق کردی، این نعمت را که ما قبلاً نداشتیم، تو دادی که پیدا شده. ما نبودیم، «نیست» بودیم تو دادی، شدیم «هست»، یک وجودی شدیم، این معنی رحمان است. حالا که خودت آفریدی، خودت هم خیرش را بخواه، خودت هم وسایل خوبی و راحتی‌اش را فراهم کن. ما به این جهت می‌گوییم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و در این تکرار می‌کنیم که هر چه وجود دارد وجودش از خداوند است، از صفت رحمان بودن است. ما گذشته از آن صفت رحمان بودن، صفت رحیم بودن را برای تو می‌شناسیم و از تو «رحیم» هم می‌خواهیم که به ما رحم کنی. خداوند می‌گوید ما را آفریده، شیطان را هم آفریده ولی از شیطان یک چیزی می‌خواهد، ما هم می‌گوییم خدایا! ما را از آن دور کن، از آن چیزی که از او می‌خواهی، دور کن. آن آتش است و بنابراین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کامل‌ترین ذکر است که می‌توانیم داشته باشیم، همیشه هم بگوییم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. چون رحمان و رحیم را هم ما می‌شناسیم، «الله» بدون آن را نمی‌دانیم اگر بسم‌الله تنها هم گفتیم، همان معنی را خداوند در نظر دارد.

لغات هم معنایی است که ما به آن می‌دهیم. ما به

یک چیزی لقب می‌دهیم، اسم می‌دهیم و<sup>ا</sup>لا وجود خداوند از اسم و رسم و همه‌ی اینها جداست، به همین جهت هم گفته‌اند که در مورد خداوند زیاد فکر نکنید، زیاد به اصطلاح در<sup>گ</sup>نه مطلب نروید برای اینکه گیج می‌شوید و اصلاً محو می‌شوید بدون اینکه خودتان بدانید و بخواهید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در قرآن می فرماید که *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*<sup>۲</sup>، *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ* یعنی «آن را فرو فرستادیم» در شب قدر. اولش این سؤال، که چه فرستادیم؟ می فرماید که این «ه» چیست؟ سؤال کنید چه را فرستاد؟ این یک سری فراوان، سلوک را در بر می گیرد یعنی همه ی این کتاب هایی که عرفا درباره ی سلوک نوشتند، این یک سؤال. بعد می فرماید: *لَيْلَةَ الْقَدْرِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ*. می فرماید: *لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ*<sup>۳</sup>، شب قدر، لیلۀ القدر بهتر است از هزار شب. شب ها که مثل هم است یعنی چه بهتر است؟ اگر بپرسید چه بهتر است؟ شرح خود همین یک کتاب هایی است. حافظ یک جا در مقابل این سؤال ما کلمه ای می گوید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

اینقدر جواب به ما می گوید چون خودش هم همین قدر

فهمیده که این «تازه براتم دادند» یعنی راه جدیدی که به خودش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۱۹ ه. ش.

۲. سوره قدر، آیه ۱.

۳. سوره قدر، آیه ۳.

می‌رسد را شاید به ما می‌گوید که عرفا تعبیر کردند به تشرف که ذکر جدیدی، ذکری دادند. جدید نه، ذکرها فراوان است ولی برای آن شخص جدید است.

حالا در عالم خودمان، در عالم ظاهر هم اینطور سؤالاتی هست. مثلاً یک سؤالی کردند که ضمیر ناخودآگاه چیست؟ «فروید» خیلی زحمت کشید و خیلی چرنديات گفت که در آن چرنديات، این حرفش خیلی جالب شد که ضمیر ناخودآگاه را کشف کرد یعنی همه داشتیم منتها گفت و نشان داد. این سؤال هم که کردید، خودش یک علم روانکاوی است. مطالعه‌ی این علوم جدید اگر به نیت این باشد که بهتر و نزدیک‌تر به خدا برسیم، خیلی خوب است حتی «فروید» هم هزاران غلط و اشتباه کرده که آن را هم از زندگی خودش نتیجه گرفته و اینها را گفته ولی یک حرف جدید و دقیقی که گفته، همین ضمیر ناخودآگاه و امثال اینهاست. اینجا می‌گوییم ضمیر یا شعور خودآگاه و شعور ناخودآگاه. می‌گویند صفحه‌ی فکر ما، هم مثل صفحه‌ی شطرنج است در فکر ما و هم مثل یک شطرنج باز است. خودش هم شطرنج باز است، هم شطرنج است. از یک جنبه، شما از یک چیزهایی آگاه می‌شوید یا آگاهی دارید

(ببخشید، من خودم متخصص روانکاوی نیستم یک خرده بلد هستم. حرف‌های من اگر ایراد دارد یک خرده فکر کنید که خودتان هم ایراد نداشته باشید ولی نه، من می‌خواهم در یک سطحی باشد که مربوط به همه است مثل اینکه شما به یک مهندسی که این ساختمان مثلاً برج ایفل را ساخته، می‌خواهید عربی درس بدهید، خیلی مشکل است. باید یک طوری یک چیزهایی بگویید که در حدّ او باشد و حتی اشخاص دانشمند هم در یک رشته‌ی دیگر، عوام حساب می‌شوند.) به هر جهت ما یک اطلاعی داریم، یکی اینکه آگاه هستیم برای اینکه این خبر را داریم. شما فرض کنید از اینجا که با ماشین یا ترن یا با هر چه، به مشهد می‌روید، در راه چه چیزهایی هست؟ الان از شما بپرسند در راه چه‌ها هست؟ کما اینکه خود من مثلاً خیلی اسم‌ها را فراموش می‌کنم، در ذهن شما آمده ولی الان به آن آگاه نیستید ولی اگر نگاه کاغذتان کنید که در سفر نوشتید، اول کجا؟ بعد کجا؟ بعد کجا؟ فوری می‌گویید. بله، اول سمنان و بعد دامغان و بعد شاهرود و... ولی همینطوری یادتان نیست. می‌دانید ولی الان نمی‌دانید. این را شما فرض کنید شعور ناخودآگاه می‌گویید. می‌دانید ولی دم دستتان نیست.

خودآگاه نیست یعنی الان، خودِ الان تان از آن آگاه نیستید.

البته در تحقیقات و بررسی‌هایی که از زندگی انسان‌ها کردند متوجه شدند این ناخودآگاه یعنی آن چیزی که می‌دانیم ولی در دسترس ما نیست، خیلی در زندگی‌ها مؤثر است. اعتقادات، ایمان‌ها، حرکت‌های اجتماعی بیشتر از این است. مثلاً شما می‌دانید، در کتاب‌ها خواندید که هر چه خدا بخواهد، می‌شود، شما این را می‌دانید، پس چرا زحمت می‌کشید؟ چرا می‌روید کار می‌کنید؟ این رفته به شعور ناخودآگاه‌تان و آن شعور ناخودآگاه مثل آب است یا مثل شربت‌ی است که پخش می‌شود و لواپیکه ممکن است در یک ظرفی باشد ولی در همان ظرف پخش می‌شود به همه جای ظرف می‌رسد. شعور ناخودآگاه، اساس ایمان است و یا به عبارت دیگری خود ایمان است یعنی شما می‌دانید که هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود ولی زندگی‌تان اینطور نیست. تا یک مشکلی، یک سدی به زندگی عادی‌تان برخورد می‌کند یا دتان می‌آید که خودتان کاره‌ای نیستید، خداوند است که این کار را می‌کند. این علم به قدرت خداوند که به ضمیر ناخودآگاه شما رفته است، در یک لحظه می‌آید بر شما ظاهر می‌شود و آن، وقتی است که

به یک مشکلی برخورد می‌کنید که هیچ نمی‌توانید حل کنید. فکر می‌کنید هیچ مشکلی هم نیست که خدا حل نکند، حلّ این مشکل چطوری است؟ بنابراین باید سعی کنید ضمیر ناخودآگاه پاک باشد، خس و خاشاک در ضمیر ناخودآگاه‌تان نرود و یا ضمیر خودآگاه‌تان (در مقابل ناخودآگاه، خودآگاه) در مورد بعضی مسائل، بعضی علوم، بعضی اطلاعات اینقدر قوی باشد که عقیده‌ی مخالفش را طرد کند.

در مقرّرات شرعی به این نکته توجّه می‌شود منتها برای شما شرح نمی‌دهد. به شما می‌گوید که فرزندی که به دنیا آوردید، در گوش راست، گوش چپ اذان و اقامه خوانده بشود. یکی از راه‌های وصول به مخزن ناخودآگاه همین گوش است، شنیدن است، حرف‌هایی که می‌شنوید، هرگونه صدایی، چیزی. این می‌گوید از اوّل، ضمیر این بچه مثل سنگی است که از موم است، نرم است، هر نقشی روی آن بگذارید، می‌گیرد ولی بعد که کهنه شد و نقش گرفت، دیگر می‌شود سنگ خارا. این راز و رمز یک کارهایی است که شخص خودش نمی‌داند. می‌گوید نمی‌دانم چرا اینطوری است؟ این ضمیر ناخودآگاه اوست. به همین جهت هم هست که مثلاً گفتند نماز که می‌خوانید مقید نباشید که دیده بشوید یا حتّی

مقید نباشید که دیده نشوید. نماز را بخوانید. برای اینکه شما در ناخودآگاه‌تان این هست که همه‌ی جهان تحت قدرت خداوند است، چه به اصطلاح آشکار بخوانید و چه ناآشکار، قدرت خداوند این را می‌گیرد و در جای خودش ضبط می‌کند. بنابراین می‌گوید نگران نباشید که شما در خفا بکنید یا آشکار. فقط مقید نباشید. البته این غیر از واجب است، واجبات را گفتند بهتر این است که آشکار باشد یعنی وقتی نماز واجب‌تان را می‌خوانید آشکار باشد، بچه‌های‌تان ببینند که نماز می‌خوانید. پس فردا که از اینجا رفتند، نگویند آقا! نماز چیست که این آقا گفت نماز بخوانید؟! نماز مگر چیست؟! اینقدر دیده باشند.

در مورد کارهای خیر، شما می‌گویید که آقا! فلان کس نیازمند است باید برویم یک چیزی به او بدهیم. این محرمانه است، برای اینکه این یک چیزی اضافه بر آن است، همه نمی‌توانند این فرض را بکنند، شما که دست‌تان می‌رسد می‌توانید به دیگری کمک کنید ولی این کمک را آشکار نکنید چون آن یکی که می‌خواهد کمک کند ولی دستش نمی‌رسد، ناراحت می‌شود. این چیزهایی که شخصی خودتان است اگر بتوانید محرمانه باشد، بهتر است ولی چیزهایی که عمومی است برای تشویق دیگران هم که شده باشد، آشکار می‌کنند. نه اینکه مثلاً هیچ جایی نباشد،



بروید وسط خیابان بایستید نماز بخوانید، نه! نمازتان را طبق معمول بخوانید، مقید نباشید که چه باشد؟ کجا باشد؟ حالا راجع به ضمیر ناخودآگاه یک مقداری آنچه که مربوط به ما بود، کمی گفتم. بیشتر از این اگر می‌خواهید اطلاعاتی داشته باشید، باید ببخشید، یک خرده زحمت بکشید. درس بخوانید یا کتاب بخوانید.

اینکه من بارها گفتم: خداوند همه‌ی علوم را در خدمت عرفان درآورده یعنی همه‌ی علوم به کمک آمدند که اشخاص دیرباور، دلایل را قبول کنند حالا البته مسأله‌ی «اتفاق و اتفاقاً چنین شد»، بحث خیلی مفصل‌تری است که در آخر کتاب‌های روانکاوی گفته‌اند، نه در اول آن.

رویا، خواب هم یک دریچه‌ای است به آن ناخودآگاه یعنی به شما نشان می‌دهد که ناخودآگاه‌تان چه هست یا چه باید باشد؟ خیلی معذرت می‌خواهم یک خرده غیر عرفانی با شما حرف زدم. «از کوزه همان برون تراود که در اوست». دو تا کوزه‌ی تازه، از کوره بخرید یکی از آنها را آب کنید یکی را شیر. روی این یکی با آب، تر می‌شود آن یکی شیر می‌دهد. «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.<sup>۱</sup>

آنچه مطالبی که در کتاب‌ها نوشته شده، کتاب‌ها را می‌خوانید اینها محرمانه نیست. این را که می‌خوانید، می‌توانید از کتاب نقل کنید. منتها همیشه این احتیاط دقیق را داشته باشید که اگر نقلِ مطلبی می‌کنید، بگویید از چه مأخذی نقل می‌کنید. حتی مثل خیلی اخبار هست، شما می‌بینید یک خبری هست که مثلاً از اخبار معاویه‌ساز است. شما در یک کتاب می‌خوانید که پیغمبر فرمود آن آیه‌ی عذاب در مورد علی است و آن آیه‌ی رحمت در مورد کُشنده‌ی علی، ابن ملجم است. بعد بخواهید این را نقل کنید، همانطوری بگویید. شما همین اعتقاد را دارید؟ نه! پس باید بگویید به قول فلان کس که لعنت‌الله‌علیه اینطور گفته و بعد هم به میل خودتان تغییر ندهید بگویید، نه! یک بهانه‌ای که حالا هست چاپ است، می‌گویند چاپ غلط بوده، نخیر این، اینطوری است. این یک سؤالِ گو اینکه جواب نداشت یعنی خود سؤال اصلاً بی‌مورد بود ولی چون گفته بودند، من خواستم بگویم. مسأله‌ی مهمی که در همه گوشه‌ی زندگی، هر قدمی که برمی‌داریم با آن برخورد می‌کنیم، مسأله‌ی اعتدال و میانه‌روی است. البته ما هم طرفدار اعتدال و میانه‌روی هستیم ولی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۲۲/۵/۱۳۹۳ ه. ش.

همان‌هایی که خودشان اعتدال و میانه‌روی دارند با ما خوب نیستند، در واقع می‌گویند این حقی است که ما باید بگوییم. حرف حق وقتی حق است که ما گفتیم، اگر دیگری بگوید حق نیست. یکی هم مسأله‌ی صلح‌جویی، صلح‌خواهی. ما از اول اصلاً اهل جنگ نیستیم. خداوند نخواسته دو انسان را بیافریند که هر دو با هم جنگ کنند. العیاذ بالله خداوند که مثل بعضی انسان‌ها نیست که دو تا خروس جنگی می‌آورند که با هم جنگ کنند، تماشا کند، نه! اهل صلح هستیم ولی همین‌هایی که این همه دم از صلح می‌زنند، باز با ما خوب نیستند می‌گویند صلحی که شما درست کنید، به درد ما نمی‌خورد. ما صلحی می‌خواهیم که همه خفه بشوند. اگر همه خفه بشوند، دیگر صلح برقرار است، خیلی خوب است. ولی ما می‌گوییم همه بیدار باشند و در حال صلح. اگر رضایت خدا را هم در نظر داریم باید این فکر را بکنیم. وقتی پیغمبر می‌فرماید: *أَنِّي أَبَاهِي بِكُمُ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ*، من در روز قیامت به همه افتخار می‌کنم که پیروان من یعنی مسلمان‌ها از همه بیشتر هستند. هر چه در پیغمبر هست، خدا آفریده، بنابراین خدا همین‌طور خوشش می‌آید. این است که باید بیدار و اهل صلح باشیم تا خداوند خوشش بیاید، راضی باشد. اما این حاشیه بود.

اعتدال که گفتیم در همه چیز هست، در همین صلح هم

هست منتها ما می‌گوییم در صلح هیچ چیزی را نباید از بین برد ولی آنچه که مزاحم صلح هست باید از بین برود. در همه‌ی احوال زندگی، این اعتدال هست، در واقع این میانه‌روی هست. در خصوصیات اخلاق خود ما انسان‌ها می‌بینیم. بعضی‌ها و اینکه می‌گوییم «بعضی‌ها» یعنی بعضی افراد، گاهی هم بعضی اوقات خود آدم اینطوری است، متفاوت است. بعضی اوقات فکر می‌کند که از او بهتری نیست، از خودش بالاتری نیست، بعضی وقت‌ها فکر می‌کند که از خودش پست‌تری نیست. در حالت هوشیاری یعنی در وقت معمولی زندگی، هر دو غلط است. مثل خود جنگ است که چند بار مثال زدیم. در جنگ‌ها بین دو قشون، بین دو تا لشکر گاهی رجز می‌خوانند یعنی خودش را خیلی بالا می‌برد، گاهی خیلی فروتنی می‌کند، خودش را خیلی پایین می‌گیرد. نتیجه‌ی آن چه می‌شود؟ نتیجه‌اش جنگ می‌شود. ما که از اول با جنگ مخالفیم بنابراین کسی که با جنگ مخالف است نه رجز می‌خواند و نه کوتاه می‌آید.

انحراف شخص از اعتدال هم، علائم خاصی دارد. خیلی‌ها می‌گویند که ما می‌ترسیم، به هر کاری دست می‌زنیم خراب درمی‌آید، نه! اگر این را روانشناسان برای شما تحلیل کنند، می‌گویند که شما از خودتان خیلی پر توقع هستید. خیال می‌کنید

که از شما هیچ خطایی نباید سر بزند. البته این ایده‌آل است، همه دل‌شان می‌خواهد ولی به صورت کامل، جز در چهارده معصومی که ما می‌گوییم، نیست. فقط چهارده معصوم هستند که هیچ خطایی ندارند و الا همه دچار خطا هستند. حتی بعضی‌ها مثلاً از شیعیان، از سایر مسلمین به عصمت پیغمبران هم معتقد نیستند ولی پیغمبر هم بشری است مثل ما، منتها در کار نبوتش خطا نمی‌کند و الا سایر موارد ممکن است.

کسانی که خیلی از خودشان توقع دارند، داشتن این توقع، صحیح است ولی نباید گمان کنند که این در موردشان اجرا شده. احتمال بدهند هر کاری می‌کنند. «هر کاری که می‌کنند»، نه! هر چه خودشان فکر می‌کنند، ممکن است خطا باشد، ممکن هم هست خطا نباشد. منتها آن شخصی که از خودش خیلی توقع دارد، خودش را در فکر بالا فکر می‌کند، آن توقع ندارد که هیچ خطایی از او سر بزند، نه! باید توقع هم داشته باشد، خطا هم از او سر بزند، خطای خود را اصلاح کند. بنابراین از نتیجه‌ی فکر خودتان نترسید، عمل کنید. بعضی‌ها به عکس، خودشان را خیلی کوچک می‌دانند، خیلی حقیر می‌دانند و اصلاً جرأت نمی‌کنند هیچ کاری بکنند برای اینکه هر کاری که می‌کنند خودشان خیال می‌کنند که دیگر خوب نیست، بد انجام می‌دهند و در هر چیزی

توقع بدی دارند. خداوند عقل و فکر را برای همین آفریده. باید فکر کنند آنچه که لازمه‌ی زندگی بشری و فکر بشری است، انجام بدهند. نتیجه‌اش هر چه باشد، باید انجام بدهند برون‌دنبال آن، هیچ ایرادی هم ندارد. ممکن است فرض بفرمایید مثلاً یکی را از اینجا مأموریت می‌دهند که این تابستان برو به استرالیا. این بلند می‌شود می‌رود در این هوای گرم، یک زیرپوش چیزی می‌پوشد خیلی کم‌لباس، تا می‌رود آنجا یخ می‌کند. می‌گوید: ای وای! دیدی من این کارم هم اشتباه بود، لباس برنداشتم. حقیقت این است برای اینکه اطلاعی از وضعیت آنجا نداشته. این عیب تو نیست، عیب آن جهل است اگر عیب باشد. بنابراین در کارها فکر لازم را انجام بدهید.

خیلی وقت‌ها استخاره می‌کنید، استخاره از لحاظ اینکه دل‌تان بخواهد که خداوند راه صحیح به شما بدهد، توقع اینکه خداوند بیاید دست‌تان را بگیرد تاتی‌تاتی کند ببرد، نداشته باشید. خداوند راهنمایی می‌کند، به چه وسیله؟ فکر شما را می‌گیرد. اگر شما خودتان فکر کنید، فکرتان هم همیشه به اختیارتان نیست که از این طرف بروید یا از آن طرف بروید؟ از این راه بروید یا از آن راه بروید؟ یک خداوندی هست که یک فکر خاصی را یا نتیجه‌ی یک فکری را در ذهن شما وارد می‌کند، شما را

به پیروی آن وامی دارد. بنابراین اگر مقدمات فکرتان یعنی استدلال‌تان برای خدا باشد، مسلماً آن راهی که نشان داده می‌شود، خیرتان در آن راه است. محکم باشید و همیشه به یاد خدا باشید. مهمترین چیز هم این است که نیت‌تان به یاد خدا بودن است. منتها این نیت گاهی خیلی مخدوش می‌شود مخدوش یعنی لگه دار می‌شود، قاطی پاطی می‌شود. مثلاً خیلی وقت‌ها شما خیلی علاقه مند هستید و به درویشی اعتقاد دارید، دل‌تان می‌خواهد همه‌ی کوچه و بازار هم که می‌روید درویش باشند. این میل در شما هست، می‌روید در خیابان صحبت می‌کنید بعد می‌بینید دو نفر بحث می‌کنند، می‌آیید در آنجا مفصلاً سخنرانی می‌کنید به خیال خودتان به نفع درویشی که درویشی خوب است، چنین است و... ولی در اینجا این فکر یا شیطنت گول‌تان زده، شما یک دستور دیگری را هم دارید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.<sup>۱</sup>

معذرت می‌خواهم از آقایان که از دیروز یک‌خنده کسالت پیدا کردم، حالا هم گفتند که خوب است استراحت کنم ولی اولاً به نظر من، آمدن خدمت شما، عملاً برای من استراحت است ولی چون آمدن خدمت شما دنباله‌اش یک فعالیت فکری دارد، مزاحم است. گفتم فقط بیایم یک سلامی به همه بکنم، از همه التماس دعا بخواهم و مرخص بشوم. آقایان تشریف دارند، کارهای غیر از آن هم که هست آقای مهندس شکرالله و دکتر نصرالله تشریف دارند، به آنها می‌دهید.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۲۳/۵/۱۳۹۳ ه. ش.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.<sup>۱</sup>

یک جامعه یا یک ملت به اصطلاح، مثل یک بدن هستند. یک جامعه‌ای مثلاً هفتاد میلیون نفر جمعیت ایرانی دارد. اینها اگر قرار باشد که همه با هم کار کنند یا زندگی کنند، جامعه روبراه است. بقال می‌رود صبح‌ها بقالی‌اش را می‌کند، نجار، نجاری می‌کند، همینطور همه. بدن انسان هم اینطوری است. اینکه فرموده‌اند نگاه خودت کن، یا خود را بشناس، خدا را شناخته‌ای، نه اینکه همه‌ی صفات خدا، همه‌ی صفات و ابعاد خدا را ما نمی‌توانیم بشناسیم یا درک کنیم. هر کسی یک صفتی از خدا، یکی از خصوصیاتش را می‌شناسد، آنهایی که اهل خداشناسی هستند. به همین جهت خدا هم هزار تا اسم دارد حالا بشر آمده یک کاری کرده به جای خود مردم با نمایندگان و وکلایشان (اگر وکلا، واقعاً وکیل مردم باشند) اگر یک نفر یا یک صنفی در موردی، وظیفه‌شان را انجام ندهد جامعه مختل است. شما همه صبح بلند شوید بروید نان بخرید صبحانه بخورید، می‌گویند همه‌ی نانوائی‌ها اعتصاب کردند. این لنگ می‌شود. همین حالت در سلول‌های بدن هست. بدن همان هفتاد میلیون که جمعیت ایران است، یک ایرانی هم هفتاد میلیون جمعیت در خودش است یعنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۲۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

خودش هفتاد میلیون سلول است اگر هر سلولی در هر گوشه‌ی بدن کار نکند، بدن مختل می‌شود. صبح بلند می‌شوید که مثلاً می‌خواهید صبحانه بخورید، همان بدن هم اگر قوه‌ی هاضمه نباشد، صبح بلند می‌شوید می‌بینید هاضمه نیست، غذایان هضم نمی‌شود. همین‌طور صبحانه خوردید، ظهر ناهار خوردید شکمتان بالا می‌آید، پر می‌شود برای اینکه کار نمی‌کند. حالا در ساعت‌هایی که در جریان‌های طبیعی است، سریع است یعنی به خصوص در بعضی نظام‌های بدنی مجموعه‌ی اعصاب شما خودش از هفتاد میلیون عصب تشکیل شده یعنی فقط یک دانه عصب است که متخصص همان کارهاست. اگر یک میلیون عصب که مثل یک خطی است، مثل یک طنابی است که وصل است به همه‌ی بدن می‌رود اگر یکی یک لحظه نباشد، آن نخ، آن سلسله‌ی اعصابی که فرض کنید به مغز می‌رود، یک دانه عصبش را بردارید در همان لحظه آن غذایی که باید برسد، دستوری که باید به مغز یا به سایر اعضاء برسد، نمی‌رسد. رشته‌ی اعصاب ما اینطوری است منتها این هست که خداوند برای جامعه کنترل‌هایی آفریده یعنی اگر جامعه عیناً مثل بدن باشد، یک سری که قطع شد، جامعه از بین می‌رود، نابود می‌شود. مثل انسان که اگر یک عصبش کار نکند، نابود می‌شود. بنابراین، این را بدانید ما که اینطوری با هم

نشستیم، هر کدام یک دنیایی داریم، هر کدام برای خودمان سیستم عصبی نخ اعصابمان که در همه ی بدن می گردد، متمایز است ولی مثل هم است. این است که آدم نمی داند واقعاً یک چیزی است یا یک گودالی در مسیر انسان آفریده بدون اینکه خودش بداند یک مرتبه ممکن است توی گودال بیفتد. ممکن هم هست بیفتد توی گودال بعد از گودال دربیاید قوی تر از پیش یعنی یک تجربه کرده. احتمالات را می گویم ولی بطور معمولی برای انسان ها چیزی پیدا نمی شود حالا البته این شعر می گوید:

دوست نزدیک تر از من به من است

وین عجب تر که من از وی دورم

حالا به جای «دوست» شما بگذارید «مرگ»، همان حالت را دارد. این را برای این گفتم که مرگ هیچ مقدمه و مؤخره و تشریفات ندارد با کمال احترام می آید کارش را می کند و می رود ولی به هیچ وجه هم کسی نمی تواند حدس بزند. مثلاً زمان حضرت نوح، فرض کنید آن مریدانش و آن جانشینانش و اینها نمی توانستند بگویند حضرت نوح سه روز دیگر ساعت هشت و نیم از بین می رود، نه! ممکن بود سی روز هم بماند. هیچکس نمی داند. آیه ی قرآن هم می گوید که هیچکس نمی داند چه زمانی خواهد رفت. منتها به ما گفته. ما که می گوییم «من» این

بدن نیست، این همان منی است که جدا از این بدن است یعنی همان روح ما است. گفته این بدن را امانت به تو سپردم، یعنی چه؟ یعنی ما باید مراعات بهداشت، مراعات سلامتی، طب را بکنیم، تا آنوقتی که خداوند امانتش را پس می‌گیرد. این علامت این است که در کمال دقت و توجه به بدن و به دستورات بدنی، باید هر لحظه مثل یک کارگری در مقابل کارفرما باشیم. کارفرما گفته اینجا کار کن، کار می‌کند. یک مرتبه اگر صدای ارباب بلند شد: بیا! فوری کار را می‌گذارد و می‌دود. حالا بشر هم اینطوری است. نه نگران باشید و نه بترسید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این چند روز که یک خرده کسل بودم شماها هم ناراحت بودید امروز برای اینکه ناراحت نباشید آمدم و الا هنوز ضعف دارم اما الحمدلله حالم خوب است. در اواخر عمر ضعف از خصوصیات است اواخر هم که می‌گویم نه اینکه امروز تا فردا، نه! ممکن است ده سال هم اواخر عمر طول بکشد ولی این به اصطلاح چیزی نیست ضعف مهم نیست، بیماری نیست.

من از خدا خواستم ان شاء الله که قبول کند. (البته خوب و بد را ما حساب می‌کنیم و الا همه‌ی چیزها برای او یکی است یعنی همه‌مان دیدیم تفاوتی که در صحرای کربلا بین اوّل صبح، خُرّ جهنمی بود آخر روز بهشتی شد یعنی خدا می‌خواهد نشان بدهد که بهشت و جهنّم را ما می‌گوییم. برای خودش برمی‌دارد از اینجا، می‌گذارد آنجا.) خواستم که ان شاء الله محیط فقری، یک آرامشی به خودش بگیرد به یاد زمان آقای صالح علیشاه. حالا نمی‌دانم این را ان شاء الله قبول کرده. ان شاء الله اگر قبول شده، بنابراین تا به آن صورت نشده معلوم می‌شود، خواهیم بود. در صورتی که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی یک‌شنبه، تاریخ ۵/۲۶/۱۳۹۳ ه. ش.

قبول شده باشد ولی علائم دیگری هم بر ضد آن خیلی می‌بینیم. مثلاً می‌آیند به یکی می‌گویند (خانم‌ها بیشتر) به مجالس نروید، اگر بروی به مجالس، ما چه کار می‌کنیم. هیچ کاری نمی‌کنند. شما کار خدایی بکنید و نترسید، هر کسی هم که می‌خواهد جلوی این کار را بگیرد به خدا بسپارید، بگویید: خدایا! ما کار خدایی می‌کنیم. البته مجلس در بعضی شهرستان‌ها، بعضی وقت‌ها دیدم خیلی اشتباهات می‌کنند ولی به هر جهت برای آن اشتباه، خود آنها مجازات می‌شوند ولی مجلس همیشه هست. مجلس را خدا فرموده است، خدا تشکیل داده یعنی وقتی پیغمبر و امام و اینها گفتند، همینطور ادامه داشته باشد، باز هم هست.

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پُف کند ریشه‌اش بسوزد

به قول بعضی‌ها ریشش بسوزد.

چون یک سؤالاتی از این قبیل کردند، در واقع به مناسبتِ جواب همه‌ی آنها که ان‌شاءالله گوش دادند. منتها در مجالس دقت کنید قدم اولی که حتی صبح برمی‌دارید به قصد اینکه آماده بشوید برای مجلس شب‌جمعه، شب‌دوشنبه، صبح‌جمعه یا مجالسی از این قبیل، از همان

اول فکر کنید قدمی که برمی‌دارید، البته الان هم این دوربین‌ها در همه در و دیوار هست ولی شما فرض کنید یک دوربین بزرگی از ناحیه‌ی خداوند، در کجا؟ معلوم نیست. در نزد خود خداوند است. هر کاری که بکنید و حتی هر نیّتی که داشته باشید نه تنها عکس برمی‌دارد بلکه مثل دستگاه‌های رادیولوژی مثل دستگاه‌های عکس بردای، عکس فکرتان را هم برمی‌دارد. «شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام». یک شستشوی بدنی و روحی کنید و راه بیفتید و به هیچکس هم کاری نداشته باشید زیرا به کسی اتکا می‌کنید که در مقابل لشکر نمرود اصلاً قشونی نفرستاد. چهار تا پشه را گفت بروید. چهار تا پشه آمدند، یکی رفت در دماغ او اینقدر اذیت کرد که نتوانست بماند. آنهای دیگر در لشکر افتادند متفرّق شدند. نگاه هم نکنید که چه لشکری به کمک شما می‌آید؟ نه! آب و هوا، پشه، مگس، همه‌ی اینها در خدمت خدا هستند، نمی‌دانید چه هست؟ شاید یکی را مأمور کرد. در قدیم که ایرانی‌ها همه‌ی موجوداتِ خداوند را محترم و مقدّس می‌دانستند و هیچ حیوانی را بی‌جان نمی‌کردند، به این حساب که می‌گفتند چه کسی جان به او داده؟ «هر آن کس جان دهد اگر بکشد

رواست.» ببینید! می‌گفتند: همه‌ی اینها را خدا جان داده، بیخود چرا یک پشه از بین ببرم؟ بله، اگر پشه مزاحم من بود او را می‌زنم ولی یک پشه در جنگل آمازون است، من بروم از این فشفشه‌ها بگیرم بگویم جنگل آمازون است، پشه‌ها را بکشم. پشه به تو چه کار دارد؟ ولی شب می‌خوایید پشه شما را بیچاره می‌کند آنجا به هر پشه‌ای دست پیدا کنید البتّه می‌کشید. نه اینکه به پشه‌های جنگل آمازون، به پشه‌هایی که اذیت می‌کنند.

بنابراین اینکه گفتم به مجالس احترام بگذارید و محترم بدارید و از مجالس درس بگیرید چون در مجالس، (البتّه «مجالس فقری» نه مجالس دوره‌ی معمولی، دوستانه و...) دیدار مؤمن خودش ثواب دارد و به انسان‌ها درس می‌دهد. فقط دیدار، بدون اینکه هیچ حرفی، هیچ تماسی باشد. بنابراین، اقلّ استفاده‌ی مجالس هم این است که یک عده‌ای را می‌بینید، همه را هم اگر نمی‌شناسید، شناسید. یک عده‌ای را که می‌شناسید، می‌بینید. شما خودتان پاک باشید، دقیق باشید و هیچ خطایی نکنید، هیچکس نمی‌تواند کاری به شما بکند و ان‌شاءالله این مقدمه‌ی آن جهانی است که من آرزو کردم.



می‌گوییم «مقدمه‌ی آن» برای اینکه اگر خودش باشد دیگر باید بروم. این مقدمه‌ی آن است ولی ان شاء الله فراهم می‌شود، در همه جاها این فراهم می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.<sup>۱</sup>

این خطبه‌ای [خطبه‌الاولیاء] که صبح‌های جمعه خوانده می‌شود، کلمات آن معنایی دارد و هر کدامش به اصطلاح به جای خودش است. خوب است که آدم شرح همان را بداند ولی خیلی مفصل است. حالا یکی راجع به یک جمله‌ای از این خطبه سؤالی دارد. هر یک از جملات آن واقعاً حکمتی دارد که در آن نهفته است. *الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ* حالا نمی‌دانم عبارتش را هم درست نوشته یا نه؟ ولی به هر جهت معنای آن این است که *مُنْتَهَى* بطور کلی یک معنایی ممکن است داشته باشد که کسی از کاری نهی شده باشد. می‌گویند *مُنْتَهَى* است یعنی از این کار منع شده است ولی ضد این هم باز معنا دارد یعنی به حدّ اعلیٰ رسیده باشد. *الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ*، قاعدتاً این معناست. البته آن عبارت الان چون جلوی من نیست، نمی‌توانم دقیقاً بگویم ولی معنای آن را که می‌دانم. منتها عبارت آن را ممکن است درست نگفته باشد.

«فقر» که درویش‌ها هم به آن افتخار می‌کنند و حتی نام فقیر می‌گویند و یکی از اصطلاحات درویش‌ها «فقیر» است، اشاره به آیه‌ی قرآن است؛ *يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ*<sup>۲</sup>، خطاب به همه‌ی مردم می‌کند، به مؤمنین تنها نه، *يَا أَيُّهَا*

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۲۹/۵/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

النَّاسُ! شما در راه خدا یا نسبت به خدا، در مقابل خدا فقیر هستید و فقط خداوند است که هم همه چیز دارد و هم قابل ستایش است. أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، این در واقع به همه‌ی مردم توصیه می‌کند، يَا أَيُّهَا النَّاسُ! شما بدانید که خودتان هیچی ندارید، خداوند همه چیز دارد. البته برای اینکه مطلب یا خیلی از پندها مشخص تر و روشن تر باشد، همیشه ناس یعنی مردم را یک شخصیت جداگانه‌ای داده و حال آنکه در مقابل خداوند وقتی بگوییم غیر از او هیچ چیزی نیست، هر چه هست جلوه‌ی اوست یعنی در واقع خداوند به یک جهتی نورافکن یا پرتو انداخته، در آن پرتو یک چیزهایی دیده می‌شود. تمام این مردم مثل همان چیزهایی است که در پرتو دیده می‌شود؛ اَوَّلًا خود پرتو چیزی نیست، خود پرتو می‌خواهد این شیء را نشان بدهد. این نورافکن‌ها هستند که مثلاً در این اتاق روشن می‌شوند رو به یک طرف، آنجا که این پرتو هست شیئی دیده می‌شود. فرض کنید در سایر جاهایی که پرتو نیست که چیزی دیده نمی‌شود، هیچی نیست. جهان هم همینطور است هیچ چیزی نیست بعد یک پرتو که بیفتد یک قسمتی از آن روشن می‌شود، همه جاها نه! آنجایی که روشن می‌شود، یک اشیایی هست و دیده می‌شود، ما آن اشیاء را می‌بینیم البته یک مطلبی هست (حالا یادم نیست افلاطون است یا سقراط است؟) در

بیاناتش می‌زند که مثلی شده در بین فلاسفه‌ای که پیرو آنها هستند، مشخص است. می‌گوید: اگر شما در یک غاری پشت به روشنی نشسته باشید، چشم‌های تان بسته یا باز باشد، جلوی شما فقط تاریکی است، حالا در غار را باز کنند از آن طرف یک روشنی می‌آید، یک اشیایی از جلوی آن نور رد بشوند، تصویر این اشیاء در خود غار می‌افتد، در آن روبه‌رو. شما می‌بینید یکی آمد، یکی رفت، یکی حرف زد، یکی... اینها خودشان نیستند، خودشان هیچند اینها پرتویی از تصویر اشیایی است که در بیرون هست.

هر چه در جهان و هر چه در اوست

عکس یک پرتوی است از رخ دوست

قرآن هم همین را می‌گوید، ما هم این را می‌گوییم. این غار، دنیا است. ما اصلاً پشت به واقعیت، پشت به غار هستیم، جلوی مان همه‌اش یک چیزهایی می‌بینیم، عکس‌هایی می‌بینیم می‌آید می‌رود، خیال می‌کنیم واقعاً اینها وجود دارد، نه! اینها تصویر آن هستند در بیرون. البته اسلام به این معنی نمی‌گوید، برای آنها به همان اندازه‌ای که خود خداوند شخصیت مستقل قرار داده، خداوند می‌گوید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ناس که هست که با آنها صحبت می‌کنی؟ خودت آفریدی، خودت هم با آنها صحبت می‌کنی از اول هر چه می‌خواستی باید می‌آفریدی ولی نه، آفریده به

آنها استقلال هم داده که می‌گویند بایستید با من حرف بزنید، يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، البته این آیات و امثال بعضی از این آیات به دلیل این بود که در آن زمان ها هم، مثل حالا هم که همینطور است، یهود تمام ثروت جامعه در دست شان بود، اختیاردار بودند بعد که خداوند توسط پیغمبر توصیه کرد که انفاق کنید، بعد چون یهودی ها یک چیز مجانی بدهند؟! هرگز. می‌گفتند نه، ما هیچ چیزی نمی‌دهیم، مفت بدهیم به کسی؟! نمی‌دهیم. خداوند گفت: برای اینکه به من قرض بدهید: مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، کیست که به من قرض بدهد؟ به مردم ساده، مردم عوام آن دوران که اصلاً به معنویت، توجه نداشتند می‌گفتند قرض بده، یهودی ها گفتند: مگر خدا بی پول شده؟ خدا فقیر است؟ ما به او قرض بدهیم؟! یهودی ها هم، آنهایی که داشتند افتخار می‌کردند و تفاخر می‌کردند که مثلاً یک مقدار بدهند. این است که این آیه آمد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ، خدا فقیر نیست، شما فقیر هستید، در راه خدا فقیر هستید. بعد البته این آیه به آن مناسبت نازل شد ولی به هر مناسبتی نازل می‌شد، آیه‌ی قرآن آمده و فقط مخصوص همان ایام نیست، همان حالت نیست، حالت‌های شبیه را هم در بر می‌گیرد. بنابراین بعد تفسیر شد خود حضرت و

دیگران فرمودند، منظور این است. **أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ**. این فقرای **إِلَى اللَّهِ**، این را ما به عنوان افتخار گرفتیم می‌گوییم که خدا خودش ما را قبول کرده به اینکه هیچی نداریم. بله، نداریم هر چه هست تویی. بعد از معنای مادّی آن برگشت و تبدیل شد به یک معنای معنوی، **أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ مِنْهَا فَقَرَى إِلَى اللَّهِ**، نه از آن فقرایی که به همه نیاز دارند، نه! فقیر هستیم، در مقابل خدا هیچی نداریم. در مقابل دیگران، در مقابل دوست، محبّت و تواضع داریم در مقابل دشمن، مشت آهنی. **إِنَّ الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ**، ما می‌گوییم که یک کسی در فقر و در فنا، احساس فقر و فنا به اعلیٰ درجه رسیده، **إِنَّ الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ**. فنا هم که احساس فناست و الا فنا برای این وجود که خداوند به ما داده، در مقابل خود خداوند چه بگوییم؟ ما نیستیم، خودت آفریدی خودت هم هر کاری می‌خواهی بکن ولی در مقابل غیر خداوند که خداوند برای همین هم شاید ما را آفریده، وجود و شخصیت مستقلی داده. این در مورد **الْمُنْتَهَى فِي الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ** بود.

حالا یکی از چیزهایی که مختصر می‌شود گفت و سابقه‌ی ذهنی دارید، یکی در مورد حضرت علی **عَلَيْهِ السَّلَام** می‌گوید که **أَصْلُ الْحَيَاةِ الْمَائِيَّةُ**، اساس زندگی آبی، زندگی آب. امروز در همه‌ی آزمایش‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که زندگی حیات در کره‌ی زمین از آب شروع

شد و بعد هم به این نتیجه رسیدند هیچ جاننداری نیست که آب در بدن او نباشد. اصل حیات از آب آفریده شده، اشاره به این آیه‌ای که مِنْ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ<sup>۱</sup>، هر موجود زنده‌ای از آب است، آیه‌ی قرآن است. این آیه را در علوم زیست‌شناسی و اینها همین‌طوری قبول دارند فقط در جایی که باید قبول داشته باشند، قبول ندارند یعنی در مردم، در دین‌داران. چرا، نه اینکه قبول ندارند، نه! ولی آن اهمیتی که آب دارد، احترامی که دارد، نمی‌کنند. حالا در مورد حیات در قرآن، یک جا می‌گوید: ای مؤمنان! مردم! وقتی که خدا و پیغمبرش شما را صدا می‌زند، به یک کاری دعوت می‌کند، به یک امری که به شما حیات می‌دهد، جواب او را بدهید، بروید یعنی دعوت خدا و پیغمبر به حیات است، به زندگی است. به قول شعرِ منسوب به حسین بن منصور حلاج، در این کتاب *صحرائی محشر* هم اگر خواندید، دارد می‌گوید: وَمَمَاتِي فِي حَيَاتِي وَحَيَاتِي فِي مَمَاتِي، اینکه زنده هستم مثل اینکه مُردم ولی وقتی از این زندگی بمیرم، حیات واقعی دارم. به حیات، این اهمیتی را می‌دهم. این حیات هم که، حیات اصلی از آب است. اینها هم از معنویتی است که به آب ارتباط نزدیک دارد و وقتی ما می‌بینیم در قرآن دو نحوه حیات گفته: یکی حیات جسمانی و مهمتر از آن، حیات معنوی است.

اصل حیات مادّی از حیات معنوی است و درجه‌ی بالاتری دارد. این است که می‌فرماید: *أَصْلُ الْحَيَوةِ الْمَائِيَّةِ* یعنی همان که به ولایت تعبیر کردند. *أَصْلُ الْحَيَوةِ الْمَائِيَّةِ* است.

حالا خیلی خوب است که در این خطبه هم دقّت کنید که بخوانید. البته تک‌تک فقرا این خطبه‌ی مفصّل را نمی‌خوانند، مختصرش را می‌خوانند ولی وقت دارید این خطبه‌ی مفصّل را بخوانید، نکات جالبی دارد.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

از زمان علی علیه السلام به بعد به کلی دشمنان نیرومند شدند، البته در لباس دوستی یعنی علمدار خلافت یعنی رهبری مسلمان ها یعنی جانشینی پیغمبر، کسانی شدند که در تمام طول زندگی با پیغمبر و با خاندان او دشمنی داشتند. بطور ارثی هم با خاندان بنی هاشم دشمنی داشتند. اینها می خواستند که نام حضرت و نام خاندان حضرت را از تاریخ و جغرافی هر دو، محو کنند. کاری که همیشه ظلمه و غاصبین داشته اند ولی قدرت نداشتند، جرأت نداشتند که این کار را بکنند ولی بعد از آنکه لشکر شقاوت و ظلم، آن جنایت را با قتل حسین علیه السلام کرد دیگر تمام قدرت های ظاهری به دست آنها افتاد و توانستند مردم را به کلی بیزار کنند. مردمی که نمی فهمیدند، مردم عوامی که دشمنان را خادمین پیغمبر و جانشین پیغمبر می دانستند و فرزندان پیغمبر را خارج از دین می دانستند ولی کم کم چون آن قدرت و سیاست، زرنگی خلفای اولیه ی بعد از راشدین را نداشتند، مردم کم کم به یاد آوردند، گذشته ها را به یاد آوردند و کم کم متنبه شدند. بطوری که در زمان حضرت جعفر صادق علیه السلام، تقریباً همه ی جامعه، آن حضرت را می شناخت. خطابی که به آنها می شد، از دوستانشان، همه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۳۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

می‌گفتند: یابن رسول الله یا فرزند رسول الله ولی به هیچکس از قدما، فرزند رسول الله نگفتند. حضرت سجاد علیه السلام وقتی در جمعیت حجاج، وارد مسجد الحرام شد، همه به حضرت کوجه دادند ولی در همانوقت، خلیفه‌ی وقت که می‌آمد، مردم راه نمی‌دادند، تنه می‌زدند، مثل یک آدم عادی بودند و حتی سفیر از خلیفه پرسید که این آقا که بود؟ خجالت نکشید، گفت: نمی‌دانم. یعنی نخواست بگوید، نه اینکه نمی‌دانست ولی همین که جرأت کرد، گفت: نمی‌دانم ولی کم‌کم مردم درک کردند. این قسمت، اسلحه از دستشان افتاد. بطوری که مثلاً حتی ابوحنیفه که شاگرد حضرت هم بود، وقتی با حضرت مواجه می‌شد، گرچه خود را مثل حضرت، استاد می‌دانست ولی مع ذلک خطاب استادی به حضرت می‌کرد، یا می‌گفت: یابن رسول الله، برای خاطر عوام. برای خاطر اینکه دیگران به او محبت کنند، احترام کنند که همین جهت، همین موضوع شاید باعث شد که حکام بعدی فهمیدند، دیدند که هنوز هم مردم آنقدر روشنی دارند که حضرت جعفر صادق علیه السلام را بر ابوحنیفه و دیگران ترجیح بدهند و حتی آنهایی که ابوحنیفه را قبول داشتند ولی حضرت جعفر صادق را به عنوان برتری، می‌شناختند.

به این جهت یک مجالی داده شده بود که حضرت باقر و

حضرت صادق، بسیاری از احکام و حقایق و حکمت‌های اسلام را بیان کنند و نشان بدهند که تمام این محاسن، تمام این حکمت‌ها در نزد اولاد علی است، در نزد اولاد پیغمبر است، نه در نسل اولاد ابوسفیان. این است که در نظر مورّخین، عرفاً چون هر دو، از لحاظ جامعه دورانشان یک‌طور بود، می‌گویند: باقرین یا صادقین. هر دوی اینها را یک وجود می‌دانند البته این حرف آنها غیر از حرفی است که ما می‌گوییم و ما همه را یک وجود می‌دانیم، می‌گوییم: کُلُّهُم نُوْرٌ وَّاحِدٌ. به هر جهت حضرت صادق هم یک برجستگی خاصی از لحاظ تاریخ در شیعه داشتند که رحلت حضرت، لطمه‌ی بزرگی به جامعه‌ی شیعه بود و همه‌ی شیعیان عزادار بودند. البته خداوند عزای آنها را اجر داد و امامت را هم ادامه داد که بدانند:

خدا گرز حکمت ببندد دری

به رحمت گشاید در دیگری

به هر جهت این رحلت بر همه‌ی شیعیان تسلیت باد و توّسل به حضرت موسی بن جعفر تعزیت و در واقع سرسلامتی‌ای است که خداوند به شیعیان داد.

حَقُّش این است که این وقایع تاریخی و این گردش جامعه بیشتر گفته شود برای اینکه در بسیاری از وقایع، مشهور است که

تاریخ، تکرار می‌شود. ذرّه بینی که بگذاریم این وقایعی که خودمان می‌بینیم، همان وقایع را زیر ذرّه بین می‌بینیم. منتها آنها مثل مدلی بود که خداوند به ما داد.

ان شاء الله خداوند ما را هم بر پیروی آن بزرگواران موفق بدارد، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

شخصی آمد خدمت یکی از ائمه و عرض کرد که فرزند من اصلاً شبیه به من نیست. حضرت به او فرمودند که وقتی خداوند می‌خواهد به بچه‌ای شکل بدهد (آخر بچه را خداوند شکل می‌دهد) می‌گوید: هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ<sup>۲</sup>، خداوند به چه حسابی شکل می‌دهد؟ تمام اجدادش را از حضرت آدم تا آن تاریخ در نظر می‌گیرد و نظیر یکی از اجدادش شکل می‌دهد. این البته برای این بوده است که نظم جامعه به هم نخورد. هر خانواده‌ای، هر زوجی سر یک جزئی اختلافی با هم به دعوا ننشینند و حال آنکه گاهی همین شکل‌ها هم به اصطلاح یک قواعد خاصی دارد.

انسان هم مثل یکی از حیوانات است، باید ببینید در حیوانات چطوری است؟ در حیوانات، یکی آیه‌ی قرآن است که می‌خوانیم و یکی آیات و شرح حال ائمه، بزرگان، پیغمبران. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام مدتی چوپانی می‌کرد و در آن آخر با صاحب مال قرارداد بست که هر چه گوسفند سیاه، سفید درآمد، برای او باشد. بعد سر یک چوبی پوستینی کرد که سیاه، سفید بود و در گله

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۵/۳۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره آل عمران، آیه ۶.

می‌برد. تمام گوسفندانی که آن سال آبستن شدند، بزّه‌هایشان سفید و سیاه بود. تمام بزّه‌های آن سال برای موسی شد، یک گله به دست آورد. این داستان است ولی در عمل هم می‌بینیم همینطور هست. من به اصطلاح چون یک مقداری روستایی هستم، این چیزها را خبر دارم. چوپان‌ها از این کارها خیلی می‌کنند و هیچ مانعی هم ندارد و زرنگی می‌کنند. در اینجا این داستان و اینها نشان‌دهنده‌ی این است که کودکی که در رحم است یعنی هنوز به دنیا نیامده، از دنیا شکل می‌گیرد. البته خداوند که شکل می‌دهد یعنی شکل غیر انسان به او نمی‌دهد، شکل انسان می‌دهد.

حالا که اینطوری است، ما اگر به این معتقد شدیم، هر مادری باید فکر کند فرزندی که امانت دارد و باید او را به دنیا بیاورد که زندگی کند، یک حقی بر گردنش داشته و این حق عبارت از این است که مادر غذایی که می‌خورد، کاری که می‌کند، فکری که می‌کند، در راه خدا باشد. در راهی باشد که آن کودک که به دنیا آمد پسندد و در همان راه برود. البته این چیزی است که خداوند برای ما معین کرده ولی خود خداوند در تکلیفش، مطیع ما نیست که ما هر چه بگوییم، همان بشود. در تاریخ هم خیلی دیده‌اید، از یک دشمن، فرزندی به دنیا بیاید که دوست کامل است. یزید را ما

از همه جهت لعن می‌کنیم ولی پسرش معاویة بن یزید، بعد از مرگ پدرش مدّتی خلافت کرد، خودش فهمید که خلافت حقّ او نیست. گفت: خلافت حقّ من نیست، خلافت حقّ علی بن الحسین است و استعفاء داد، رفت در خانه نشست. این از یزید، یکی درست، اینطوری به دنیا آمد. حالا این وظیفه‌ای که زن‌ها دارند که مادر بشوند، خیلی وظیفه‌ی سنگینی است و همین وظیفه اقتضاء می‌کند که یک احترامی به آنها داده بشود و خودشان هم قدر خودشان را بدانند. ان شاء الله خداوند ما را، زن و مرد را به همه‌ی وظایف مان آشنا کند و انجامش را بر ما میسر کند.

## فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.



۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۱۹۷ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد ۱۳۹۳	